

Sino-Russian cooperation; an analysis from power transition theory

Asgar Safari

Corresponding author, Phd in International Relations, University of Guilan,
Guilan, Iran. asgar.safari2017@gmail.com

Masoomeh Rad Gudarzi

Assistant Professor, Department of Political Science and International Relations,
University of Guilan, Guilan, Iran. fr.raad1@gmail.com

Abstract

The liberal order, known as the Western norm or the order created by the United States, was created after World War II and strengthened with the collapse of the Soviet Union. However, the most important challenge that this order has faced in recent years, is the emergence of new powers, such as China and Russia, which oppose Western domination, especially the United States, and seek opportunities to reform the international order. Compared to China, Russia has a revisionist view of the structure of international order and poses more challenges. The basic idea here is that although Russia alone is unable to confront the West and the United States, Chinese support encourages Russia to challenge the liberal order. The main question of the research, then, is what motivates China to support the challenges posed by Russia to the liberal order and hegemony of the United States. As a possible answer, this study argues that Russia's challenges are important to China in three ways. Prevention of China's direct confrontation with the United States and divert attention from Beijing's growth, china, and Russia common interests and Weakening the Anglo-American core of the liberal order, which could weaken the hegemony of the United States. The research method in this study is descriptive-analytical .

Keywords: *International System, Liberal Order, Great Powers, power transition, Competition, Cooperation*

همکاری های چین و روسیه؛ تحلیلی از منظر تئوری انتقال قدرت^۱

عسگر صفری

نویسنده مسئول، دکترای روابط بین الملل دانشگاه گیلان، گیلان، ایران
asgar.safari2017@gmail.com

معصومه راد گودرزی

استادیار گروه علوم سیاسی و روابط بین الملل دانشگاه گیلان، گیلان، ایران
fr.raad1@gmail.com

چکیده

نظم بین‌المللی لیبرال که به‌عنوان نظم مبتنی بر هنجارهای غربی و یا نظم ایجاد شده به‌وسیله ایالات‌متحده آمریکا شناخته می‌شود بعد از جنگ جهانی دوم ایجاد شده و با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی تقویت شد. با وجود این مهم‌ترین چالشی که این نظم در طی سال‌های گذشته با آن روبه‌رو بوده است رشد دولت‌های نوظهوری مانند چین و روسیه است که مخالف سلطه غرب و به‌ویژه آمریکا بوده و به دنبال بهره‌مندی از فرصت‌های اصلاح در نظم بین‌المللی هستند. در مقایسه با چین، روسیه نگاه تجدیدنظرطلبانه‌ای به ساختار نظم بین‌المللی داشته و چالش‌های بیشتری را ایجاد می‌کند. ایده اصلی مطرح شده در این مورد حاکی از این است که اگر چه روسیه به تنهایی قادر به مقابله با غرب و ایالات‌متحده آمریکا نیست، حمایت سایر قدرت‌های بزرگ و به‌ویژه چین، روسیه را به ایجاد چالش برای نظم لیبرالی ترغیب می‌کند. بنابراین پرسش اصلی پژوهش به این موضوع می‌پردازد که چه عواملی باعث می‌شود چین از چالش‌های ایجاد شده به‌وسیله روسیه برای نظم لیبرالی و هژمونی ایالات‌متحده آمریکا حمایت کند. به‌عنوان پاسخی احتمالی، این پژوهش استدلال می‌کند چالش‌های روسیه از سه جهت برای چین حائز اهمیت است. نخست، چالش‌های روسیه چین را از مواجهه مستقیم با ایالات‌متحده آمریکا دور و در عین حال توجهات را از رشد پکن منحرف می‌کند؛ دوم، چشم‌انداز ارائه شده از سوی روسیه در تضاد با خواسته‌های چین نیست و در بسیاری از موارد تأمین‌کننده منافع آن است و درنهایت تضعیف هسته آنگلو - آمریکایی نظم لیبرال که می‌تواند به تضعیف هژمونی ایالات‌متحده منجر شود، چین را به

۱. این یک مقاله دسترسی آزاد تحت مجوز/ <http://creativecommons.org/licenses/by-nc-nd/4.0/> است.

همکاری‌های چین و روسیه؛ تحلیلی از منظر تئوری انتقال قدرت ۲۷۱

همکاری و چالشگری روسیه ترغیب می‌کند. روش پژوهش در این مطالعه توصیفی - تحلیلی است.

واژه‌های کلیدی: نظام بین‌الملل، نظم لیبرالی، قدرت‌های بزرگ، انتقال قدرت، رقابت، همکاری

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۲/۰۴ تاریخ بازبینی: ۱۴۰۰/۰۴/۱۹ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۶/۱۰

فصلنامه روابط خارجی، سال ۱۳، شماره ۲، تابستان ۱۴۰۰، صص ۲۶۹-۳۰۸

مقدمه

با فروپاشی رژیم‌های کمونیستی در اروپای شرقی و فروپاشی شوروی، نظام بین‌المللی دو قطبی که نظم غالب دوره جنگ سرد بود ناپدید شده و جای خود را اساساً به سیستمی تک‌قطبی تحت رهبری ایالات متحده داد. رقیبان سابق ایالات متحده، به‌ویژه اتحاد جماهیر شوروی و چین، ویژگی اصلی ایدئولوژی‌های خود را که مبتنی بر خصومت با آمریکا بود، کنار گذاشته یا از شدت آن کم کردند. کشورهای دیگر نیز تحت حمایت نظامی آمریکا قرار گرفتند. در واقع همان‌گونه که «ایکنبری» عنوان می‌کند بعد از جنگ سرد ایالات متحده آمریکا به‌عنوان تنها قدرت بزرگ ظهور کرد و در طی دهه‌های گذشته با توجه به توان خود در بسیاری از زمینه‌ها از جمله سیاسی - اقتصادی و امنیتی - نظامی مبدع و هدایتگر نظم لیبرالی بین‌المللی بوده است. این نظم در سایه حمایت شرکای اروپایی و آسیایی گسترش یافته و شامل بسیاری از عناصر از جمله بازارهای آزاد، اتحادهای امنیتی، همکاری‌های چندجانبه و گسترش ارزش‌ها و هنجارهای دموکراتیک بوده است. یکی از مفروضه‌های اولیه نظم پس از جنگ این بود که ایالات متحده آمریکا قدرت مسلط سیاسی و نظامی است و چون سایر کنشگران بین‌المللی توان برابری با این کشور را ندارند حفظ صلح و امنیت جهانی در گرو اقدام و نقش‌آفرینی ایالات متحده آمریکا در محیط بین‌المللی است.

حملات ۱۱ سپتامبر، پیامدهای بحران اقتصادی سال‌های ۲۰۰۸ و ۲۰۰۹ و مهم‌تر از همه رشد اقتصادی و قدرت‌یابی سایر اجزای نظام بین‌المللی از جمله چین، هند و روسیه، بازیگران جدیدی را به عرصه بین‌المللی معرفی نمود. از دید

بسیاری از تحلیل‌گران آینده‌نظم لیبرالی در گرو اقدامات این‌گونه از بازیگران و به‌ویژه قدرت‌های نوظهوری مانند چین و روسیه است. در مورد نقش‌آفرینی چین در آینده‌نظم بین‌المللی دو رویکرد وجود دارد. برخی به ادغام چین در نظم لیبرالی اعتقاد دارند و برخی دیگر نیز یگر عقیده دارند که چالش چین برای نظم لیبرال اجتناب‌ناپذیر است. در مورد روسیه نیز تحلیل‌ها متفاوت است. اما نقطه اشتراک در این‌گونه از تحلیل‌ها، چالش‌آفرینی روسیه برای نظم لیبرالی و به‌خطر انداختن ارزش‌ها و هنجارهای آن از طریق ارائه الگوهای متناقض است. نگرانی در مورد تهدیدات روسیه نسبت به نظم لیبرالی به‌ویژه بعد از تحولات اوکراین و اقدام نظامی روسیه در منطقه خاورمیانه افزایش یافته‌است. عقیده بر این است که روسیه از طریق چنین اقداماتی به دنبال بازتعریف نظم بین‌المللی معاصر به‌صورت یک سیستم مدیریتی قدرت‌های بزرگ و معرفی غرب لیبرال به‌عنوان تهدیدکننده این نظم است.

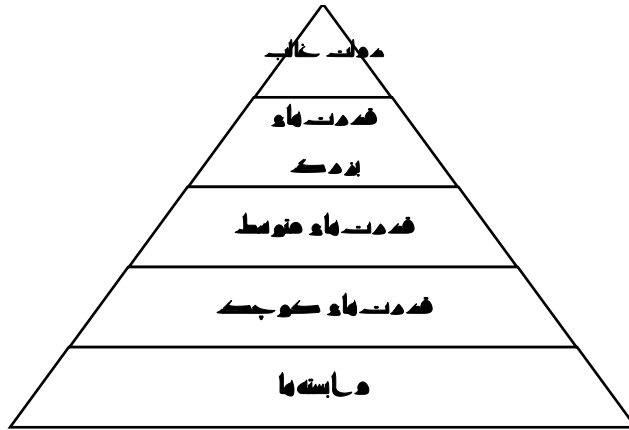
همچنین این استدلال وجود دارد که یکی از مهم‌ترین دلایل تداوم چالش‌های روسیه نسبت به نظام بین‌المللی حمایت‌های چین از چنین چالش‌هایی است. به‌عبارتی دیگر نگاه مثبت چین نسبت به اقدامات روسیه و در بسیاری از موارد همکاری‌های آن با کرملین در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی روسیه را نسبت به تداوم چالش‌ها ترغیب می‌کند. مثال‌های متعددی در زمینه نگرش مثبت چین به روسیه وجود دارد از جمله این موارد می‌توان به همکاری و دیدگاه‌های نزدیک چین با روسیه در زمینه پرونده هسته‌ای ایران، افزایش همکاری‌های اقتصادی چین با روسیه به‌ویژه بعد از تحولات سال ۲۰۱۴ و مهم‌تر از آن حمایت از روسیه در مقابل تحریم‌های غرب، افزایش همکاری‌های نظامی بین دو کشور بعد از تحولات اوکراین از جمله فروش سیستم دفاع هوایی «اس ۴۰۰» و ۲۴ فروند جنگنده «سوخو ۳۵» از سوی روسیه و شرکت چین در مانور نظامی «وستوک»^۱ ۲۰۱۸، یکی از بزرگ‌ترین مانورهای نظامی روسیه از سال ۱۹۸۱ به بعد، اشاره کرد.

با در نظر گرفتن این موارد پرسش‌های مختلفی به ذهن خطور می‌کند.

از جمله اینکه وضعیت سه قدرت بزرگ ایالات متحده، چین و روسیه در نظام بین‌المللی چگونه است؟ آیا چین و روسیه از قدرتی برخوردار هستند که بتوانند ایالات متحده را به چالش بکشند؟ آیا افزایش اختلافات بین این کشورها می‌تواند منجر به جنگ هژمونیک و انتقال قدرت شود؟ در عین اینکه این پرسش‌ها از اهمیت زیادی برخوردار هستند پرسش اساسی‌تر این است که «دلایل افزایش همکاری چین با روسیه و حمایت این کشور از چالشگری‌های مسکو علیه ایالات متحده چیست؟»

۱. چهارچوب نظری (تئوری انتقال قدرت)

تئوری انتقال قدرت را نخستین بار «ارگانسکی» (۱۹۶۸) ارائه داد و سپس به‌طور کامل در کتاب جنگ (ارگانسکی و کوگلر، ۱۹۸۰) شرح داده شد. استدلال اساسی تئوری انتقال قدرت در مورد پویایی قدرت نسبی ملت‌ها است، جایی که منشأ اصلی اختلاف و جنگ اساساً به دو علت اساسی نسبت داده می‌شود، «نخست تفاوت در اندازه و میزان رشد اعضای سیستم بین‌المللی و دوم نارضایتی عمومی [ملت در حال ظهور] از موقعیت خود در سیستم» (Baptista, 2012, p. 5). در مورد اینکه خود این متغیرها از چه چیزی تأثیر می‌پذیرند (تفاوت در میزان رشد)، تئوری انتقال قدرت عنوان می‌کند که قدرت یک کشور از توسعه داخلی ناشی می‌شود. بنابراین از آنجا که توسعه در سطوح و درجات مختلف اتفاق می‌افتد، ملل نسبت به یکدیگر ظهور و سقوط می‌کنند. علاوه بر این با توجه به اینکه سیستم بین‌المللی به‌طور قاطع توسط ملت غالب، هژمون، شکل می‌گیرد، نارضایتی از جایگاه در این سلسله‌مراتب به‌وجود می‌آید. در اصل تئوری انتقال ادعا می‌کند که سیاست بین‌الملل بیش از آنکه مبتنی بر آنارشی باشد دارای ساختار سلسله‌مراتبی است. در بالای هرم قدرت بین‌المللی قدرت مسلط (غالباً برنده آخرین جنگ بزرگ) که زمانی نظم بین‌المللی را ایجاد و اکنون از آن محافظت می‌کند قرار دارد. پس از قدرت مسلط، دسته‌های مختلفی از قدرت‌های کوچک‌تر (قدرت‌های بزرگ، قدرت‌های متوسط، قدرت‌های با قدرت کم) وجود دارد. اگر ساختار نظام بین‌الملل را به‌صورت هرم در نظر بگیریم جایگاه بازیگران نظام بین‌الملل به شکل زیر خواهد بود.



شکل ۱. سلسله‌مراتب دولت‌ها در ساختار نظام بین‌المللی

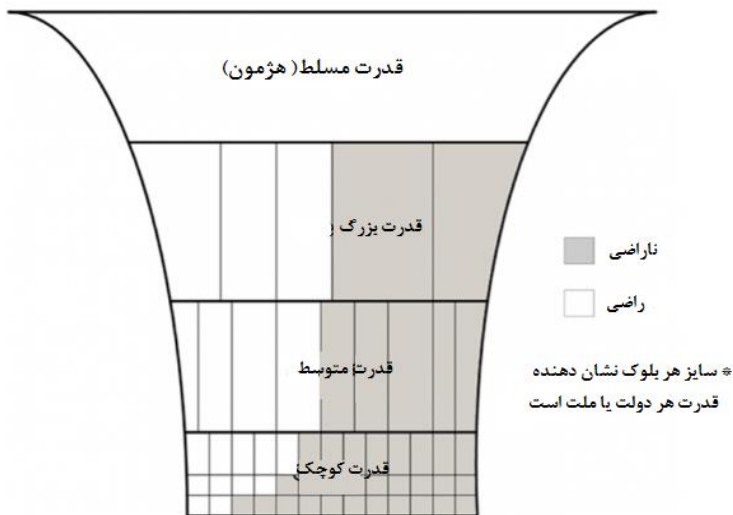
Source: (Organski, 1958, p. 365)

از دید ارگانسکی مهم‌ترین عوامل در ترتیب‌بندی جایگاه این بازیگران میزان قدرت و رضایت است. بنابراین با در نظر گرفتن این دو ویژگی وضعیت دولت‌ها در سیستم بین‌المللی را می‌توان به چهار دسته مختلف تقسیم کرد:

- قدرتمند و راضی: دولت‌هایی که در رأس هرم نظام بین‌المللی قرار دارند و از نظم بین‌المللی موجود و قواعد کارکردی آن رضایت دارند. آنها عقیده دارند که نظم حاضر بهترین شانس برای به‌دست آوردن اهدافی است که آنها در ذهن دارند.
- قدرتمند و ناراضی: این گروه دولت‌های قدرتمندی هستند که از هنجارها و قواعدی که نظم بین‌المللی را هدایت می‌کند راضی نیستند. این دسته از دولت‌ها نظم کنونی را ناقص تلقی کرده و به دنبال جایگزینی آن با نظم جدید هستند. زمانی که دولت‌ها ناراضی هستند و در همان زمان از قدرت کافی برخوردار هستند این بدان معنی است که آنها برای جبران ناراضیاتی خود اقداماتی را انجام می‌دهند که بر هم زدن نظم موجود یکی از آن گزینه‌ها است.

- ضعیف و راضی: این گروه از دولت‌ها از لحاظ قدرت دولت‌های متوسط و یا ضعیفی هستند که نظم بین‌المللی موجود را پذیرفته‌اند (یا به نوعی بر آنها در گذشته تحمیل شده‌است و امروز آن را بدون چون و چرا قبول کرده‌اند) و در نظام بین‌الملل جایگاهی را به‌دست آورده‌اند که برخی از منافع آنها را تأمین می‌کند.

• ضعیف و ناراضی: این دسته از دولت‌ها از نظم موجود و جایگاه خود در نظام بین‌الملل ناراضی هستند با وجود این، قدرت کافی ندارند، چنین دولت‌هایی ممکن است با وضعیت موجود کنار بیایند، اما احساس می‌کنند که سهم آنها از منافع بین‌المللی بسیار اندک است، ولی با این حال آن را پذیرفته‌اند (Organski, 1958, p. 363-8).



شکل ۲. هرم رضایت و قدرت براساس تئوری انتقال قدرت

Source: (Akkaya, 2018)

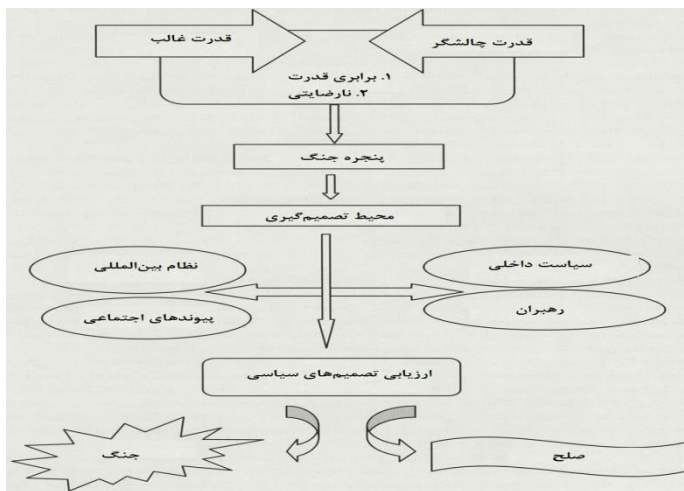
تئوری انتقال قدرت به این موضوع هم اشاره دارد که در چنین ساختاری کالاهایی که عموماً نظم بین‌المللی تولید می‌کند (ممکن است ماهیت اقتصادی یا امنیتی داشته باشد) عمدتاً به قدرت غالب و متحدان آن سود می‌رساند. بنابراین در حالی که قدرت مسلط و اطرافیان آن می‌توانند از مزایای نظم بهره‌مند شوند، آن کشورهای بی‌قدرت که خارج از حلقه داخلی قرار دارند کالاهای ذکر شده را کمتر دریافت می‌کنند (یا حداقل از نظر آنها کافی نیست) و بنابراین سیستم بین‌المللی را ناعادلانه، فاسد مغرضانه، منحرف و تحت سلطه نیروهای متخاصم می‌دانند. با

وجود این، قدرت به دلیل سطوح و درجات مختلف رشد در یک جریان ثابت است. هر از گاهی یک قدرت بزرگ شروع به ظهور می‌کند، به برابری می‌رسد و در نهایت از قدرت مسلط عبور می‌کند (Rauch, 2016, pp. 1-2). این فرایند عموماً انتقال قدرت نامیده می‌شود. به عبارت دیگر «مواردی که در آن یک قدرت در حال ظهور از قدرت مسلط سبقت می‌گیرد انتقال قدرت نامیده می‌شود» (Kim & Gates, 2015, p. 220).

این انتقال قدرت در سه مرحله اتفاق می‌افتد؛ مرحله اول قدرت بالقوه است، زمانی که قدرت ملی پنهان و غیرقابل تحقق است. مرحله دوم رشد موقت است و این مرحله مربوط به دوره‌ای است که در آن یک دولت ممکن است برنامه‌های داخلی را با هدف تبدیل قدرت و منابع پنهان خود به یک قدرت مادی واقعی پیگیری کند. برای مثال از طریق اصلاحات و مدرن‌سازی و یا اصلاح سیاست‌های حوزه اقتصادی و صنعتی. مرحله آخر بلوغ قدرت است، نقطه‌ای که در آن دولت‌ها توان کامل خود را در زمینه کسب و جمع‌آوری قدرت مادی به‌دست می‌آورند. در این مرحله دولت‌ها کاملاً مدرن، کارآمد، صنعتی و خروجی‌های اقتصادی آنها در بالاترین سطح خود قرار دارد (Harris, 2014, p. 243). دوره انتقال نیز زمانی آغاز می‌شود که یک قدرت بزرگ که در موقعیت ثانوی از نظر سلسله‌مراتبی قرار دارد جایگاه دولت‌های مافوق خود را به چالش می‌کشد. البته دو پیش‌شرط برای شروع چنین دوره‌گذاری وجود دارد: نخست، دولت چالشگر به اندازه کافی قدرتمند است تا قدرت جهانی را داشته و اجرا کند و دوم این دولت کاملاً از وضعیت موجود در مورد توزیع قدرت بین‌المللی کاملاً ناراضی است. در چنین وضعیتی فرض می‌شود که دولت قدرتمند و ناراضی تمایل به سرنگونی نظم بین‌المللی موجود دارد، زیرا ملت غالب (و متحدان آن) معمولاً مایل به از دست دادن امتیازات و مزایای تأسیس شده نیستند (Sperlich, 2015, p. 7).

عموماً استدلال بر این است که این انتقال قدرت همراه با خشونت و جنگ است، اما تئوری انتقال قدرت استدلال می‌کند که انتقال قدرت لزوماً خشونت‌آمیز نیست و متغیر اصلی تعیین‌کننده خشونت یا صلح‌آمیز بودن این است که آیا

چالشگر در حال ظهور از رفتار مدافع اصلی نظم موجود (هژمون) رضایت دارد یا خیر، اگر مدافع وضع موجود بخواهد رقیب را به‌طور مناسب با شرایط جدید سازگار کند، انتقال قدرت مسالمت‌آمیز خواهد بود و بنابراین با توجه به افزایش سهم قدرت آن، سهم مناسبی از منافع و وضعیت موجود را به آن پیشنهاد می‌دهد (Yang, 2013, p. 37). بنابراین انتقال صلح‌آمیز خواهد بود. نمونه‌های قابل‌توجهی از انتقال صلح‌آمیز نیز وجود دارد. به‌عنوان مثال سبقت ایالات متحده از انگلیس کاملاً مسالمت‌آمیز بود (Kim & Gates, 2015, p. 220). بنابراین دو عامل توسعه (رشد) و رضایت از قدرت عناصر تعیین‌کننده در رویکرد استاندارد تئوری انتقال قدرت هستند و جنگ‌های بزرگ فقط زمانی روی می‌دهند که الف) یک دوره برابری قدرت از قبل وجود داشته باشد و ب) قدرت در حال ظهور از وضعیت موجود نظم بین‌المللی ناراضی باشد (Rauch, 2016, p. 1-2).



شکل ۳. پویایی انتقال قدرت

Source: (Zhu, 2005, p. 5)

موضوعی دیگری که تئوری انتقال قدرت بر آن تأکید دارد ثبات نظام بین‌المللی است. درحالی‌که نظریه‌های سنتی واقع‌گرایانه و نئورئالیستی صلح و ثبات در

سیستم بین‌المللی را به‌عنوان محصول توازن قدرت بین دولت‌ها می‌دانند؛ نظریه انتقال قدرت عقیده دارد هنگامی که توزیع قدرت به نفع یک هژمون مسلط متمایل باشد، سیستم بین‌المللی در باثبات‌ترین و آرام‌ترین حالت قرار می‌گیرد. به عبارت بهتر افرادی مانند «مورگنتا» معتقدند که توازن قوا «امری اجتناب‌ناپذیر» و «یک عامل ثبات اساسی» برای نظم بین‌المللی است. در همان خط استدلال، والتز ساختار آنارشی سیستم و هدف نهایی بقا به‌عنوان نیروهایی که استراتژی‌ها را برای جلوگیری از تمرکز قدرت از طریق توازن داخلی یا خارجی (به ترتیب افزایش قدرت اقتصادی و نظامی یا تشکیل اتحاد) دیکته می‌کنند، برجسته می‌کند (Baptista, 2012, pp. 7-8). اما ارگانسکی و کوگر، براساس روابط سلسله‌مراتبی، دیدگاه متفاوتی نسبت به ثبات دارند. آنها مانند نظریه ثبات هژمونیک معتقدند که ثبات و حفظ سیستم جهانی از طریق تسلط هژمونیک و مزیت برتری قدرت امکان‌پذیر است. براساس نظریه ثبات هژمونیک و تئوری انتقال قدرت، چالش علیه نظم موجود منجر به بی‌ثباتی می‌شود. از نظر ارگانسکی، بی‌ثباتی ناشی از پویایی هژمون - چالشگر است، نه فقط توزیع قدرت در سیستم بین‌المللی (Kim & Gates, 2015, p. 220).

ارگانسکی استدلال می‌کند که کشورهای هژمونیک با مجموعه‌ای از مؤسسات، قوانین و هنجارهای خاص خود نظم سلسله‌مراتبی ایجاد می‌کنند که صلح و ثبات را تقویت می‌کند. پتانسیل درگیری با کاهش قدرت نسبی هژمون به‌وجود می‌آید و قدرت به‌طور مساوی‌تری بین هژمون و قدرت‌های در حال ظهور توزیع می‌شود. با افزایش قدرت آنها، کشورهای در حال ظهور از وضعیت و مزایایی که سیستم بین‌المللی به آنها اعطا می‌کند، به‌طور فزاینده‌ای ناراضی می‌شوند. آنها از قدرت تازه احیا شده خود برای ایجاد تغییر نظم و ترتیب استفاده می‌کنند. آنها با این کار در برابر هژمونی‌های در حال زوال که متعهد به دفاع از وضعیت موجود هستند، قرار می‌گیرند. اگر هژمون و سایر کشورهای طرفدار وضعیت موجود قادر به پذیرش قدرت در حال ظهور نباشند، قدرت نوظهور سیستم را به چالش می‌کشد که ممکن است منجر به درگیری آشکار و اغلب

جنگ سلطه‌گرانه شود. البته در این مورد فرضیه مخالف نیز مطرح شده‌است. به‌عنوان مثال، برخی عنوان داشته‌اند که «دلیل کمی وجود دارد که یک کشور، درحالی‌که هنوز در حال افزایش قدرت است، یک جنگ بزرگ یا بحرانی را شروع کند که به‌طور قابل توجهی همراه با خطرات زیادی است، درحالی‌که صبر و انتظار به او اجازه می‌دهد تا اهداف خود را دیرتر، اما راحت‌تر به دست آورد. استراتژی منطقی‌تر، ادامه بازی طبق قوانین و نهادهای نظم موجود (علی‌رغم شانه خالی کردن از مسئولیت حفظ آن) است» (Krickovic, 2017, pp. 302-304)

۲. تئوری انتقال قدرت و قدرت‌های بزرگ (ایالات‌متحده، چین و روسیه)

همان‌گونه که عنوان شد تئوری انتقال قدرت دو فاکتور قدرت و رضایت را مهم‌ترین عوامل تأثیر گذار در جایگاه کشورها در نظام بین‌المللی سلسه مراتبی و میزان تعهد آنها به حفظ وضع موجود قلمداد می‌کند. بنابراین براساس این دو فاکتور نیز می‌توان وضعیت سه قدرت بزرگ ایالات‌متحده، چین و روسیه را مورد ارزیابی قرار داد.

۲-۱. وضعیت ایالات‌متحده در نظام بین‌المللی براساس تئوری انتقال قدرت

به عقیده بسیاری، نظم کنونی که بر نظام بین‌المللی حاکم است ناشی از فروپاشی جنگ سرد و برتری ایالات‌متحده آمریکا در طی تقریباً سه دهه گذشته بوده‌است. به عبارت دیگر، ایالات‌متحده در دوران پس از جنگ سرد «یک نظم بین‌المللی لیبرال که منعکس‌کننده اصول و منافع آن است ایجاد کرده و آن را با تأمین کالاهای عمومی مانند ثبات بین‌المللی و ارز بین‌المللی (تأمین دلار به‌عنوان پول ذخیره اصلی سیستم اقتصادی بین‌المللی برای پرداخت) حفظ کرده‌است» (Kim, 2018, p. 32). حتی این استدلال مطرح شده‌است که نظم بین‌المللی لیبرال پس از جنگ به رهبری ایالات‌متحده «نظمی سلسله‌مراتبی با ویژگی‌های لیبرال» است که براساس آن ایالات‌متحده از یک طرف به‌عنوان قدرت مسلط عمل کرده و به‌عنوان پیشرو در ارائه نظم و ثبات در این نظم عمل می‌کند. از طرف دیگر این نظم بر مبنای اصول لیبرال حکمرانی بنا شده‌است که توسط مجموعه وسیعی از قوانین و

نهادهای چندجانبه پشتیبانی می‌شود. که در نهایت به قدرت مسط سود می‌رساند (Huang, 2020, p. 3). از سوی دیگر براساس مفروضات تئوری انتقال قدرت، دولتی که برنده آخرین جنگ بزرگ بوده و نظم پس از آن را شکل داده و از آن دفاع می‌کند، هژمون یا همان قدرت مسلط است. به نقل از «ایلان کلارک»^۱ از زمان پایان جنگ سرد، ایالات متحده با توجه به تعدادی از شاخص‌های قدرت مادی در جهان واقعاً تنها بوده است» (Clark, 2011, p. 19).

بنابراین طبیعی است که دولت قدرتمند و با نفوذی مانند ایالات متحده آمریکا که نظم کنونی را ایجاد کرده و مزایا و منافع نظم ایجاد شده متنفع می‌شوند رویکرد حفظ وضع موجود را داشته باشد. البته در تضاد با این فرضیه این استدلال نیز مطرح شده است که رویکرد ایالات متحده به نظم کنونی و حاکمیت جهانی در سال‌های اخیر به طور قابل توجهی تغییر کرده است که نشانگر افزایش نارضایتی از آن از تعدادی از ترتیبات بین‌المللی است، بنابراین خود این موضوع یک چالش خاص برای فرضیه دیرینه که رضایت ایالات متحده از نظم کنونی را مسلم می‌داند، ایجاد کرده است. این رویکرد، نارضایتی ایالات متحده را هم ناشی از عوامل داخلی و هم ناشی از عوامل خارجی می‌داند. در بُعد داخلی سبک رهبری ایالات متحده که هم دلیل و هم نتیجه شکست سیاسی داخلی ایالات متحده تلقی می‌شود به‌عنوان یکی از فاکتورهای اساسی وخامت زندگی سیاسی و اجتماعی مردم معرفی شده است. در بعد خارجی نیز، نارضایتی ایالات متحده تا حد زیادی از واقعیت‌های بین‌المللی جدید ناشی می‌شود که در آن کشورهای در حال توسعه‌ای مانند چین از مقررات موجود (به‌ویژه آنهایی که مربوط به جهانی‌سازی اقتصادی، سیاسی و فرهنگی) و در گذشته منافع اصلی ایالات متحده را تأمین می‌کردند، اکنون بیشتر بهره‌مند می‌شوند (Yilmaz & Xiangyum, 2019: 331-333). هرچند این استدلال تا حد زیادی با واقعیت موجود در مورد آمریکا مطابقت دارد، براساس دیدگاهی کلی و براساس مفروضات تئوری انتقال قدرت، ایالات متحده را می‌توان قدرت مسلط (با کاهش تدریجی قدرت) و راضی از وضعیت موجود ارزیابی کرد.

1. Ian Clark

۲-۲. وضعیت چین در نظام بین‌المللی براساس تئوری انتقال قدرت

بسیاری از دانشمندان و مفسران سیاسی چین را به‌عنوان ابرقدرتی جهانی دانسته و ظهور چین را گامی در جهت توزیع جدید قدرت جهانی می‌دانند (Grosse et al., 2021, p. 2). البته این تفسیر خاص از چین با واقعیت‌های موجود نیز مطابقت دارد. چین در طی دهه‌های گذشته رشد قابل‌توجهی داشته‌است. چین در سال ۲۰۰۹ بزرگ‌ترین صادرکننده، در سال ۲۰۱۰ دومین اقتصاد بزرگ جهان، در سال ۲۰۱۳ بزرگ‌ترین کشور تجاری و در سال ۲۰۱۵ تولیدکننده حدود یک‌چهارم از تولیدات کل جهان بود. علاوه بر این، بانک جهانی تخمین می‌زند که از آغاز اصلاحات در اواخر سال ۱۹۷۸ چین حدود ۸۰۰ میلیون نفر از مردم خود را از فقر خارج کرده‌است. شهروندان این کشور از درآمد متوسط سرانه ۸۸۰۰ دلاری در مقایسه با سرانه ۲۷۵ دلار در سال ۱۹۷۹ برخوردار هستند. اهداف برنامه پنج‌ساله چین شامل حذف کامل فقر مطلق تا سال ۲۰۲۰ بود. در بعد نظامی نیز بودجه دفاعی چین دومین بودجه در جهان است و این کشور به سومین صادرکننده سلاح در جهان تبدیل شده‌است. از نظر تأثیر مستقیم در خارج از کشور، پکن بزرگ‌ترین خریدار بدهی دولت ایالات‌متحده، شریک تجاری اصلی اکثر کشورهای جهان و به‌ویژه در آسیا و همچنین منبع اصلی وام، کمک‌های بلاعوض و سرمایه‌گذاری در خارج از کشور بوده‌است. در سال ۲۰۱۴ نیز گروه زیرمنطقه‌ای «آسه‌آن» به سومین مقصد بزرگ برای سرمایه‌گذاری خارج از کشور چین تبدیل شد (Foot, 2020, p. 4).

بنابراین این رشد قابل‌توجه چین در ابعاد مختلف سیاسی و اقتصادی باعث شده‌است که بر طبق مفروضات تئوری انتقال قدرت از آن به‌عنوان هژمون جدید و در برخی متون به‌عنوان چالشگر هژمون یاد شود. به عبارت بهتر با توجه به اینکه چین در رقابت با ایالات‌متحده آمریکا در بسیاری از زمینه‌ها به سرعت خود را تقویت کرده و تبدیل به چالشگر هژمون (ایالات‌متحده آمریکا) شده‌است. این موضوع باعث شده که بسیاری در مورد کاهش هژمونی ایالات‌متحده و هژمونی آینده چین و حتی جنگ هژمونیک بین ایالات‌متحده آمریکا و چین در دوره انتقال

قدرت صحبت کنند. حتی ابتکارات چین در قالب یک کمربند - یک راه، بانک سرمایه‌گذاری زیرساخت آسیا و برنامه چین برای ۲۰۲۵ در همین راستا ارزیابی می‌شود. پس از این نظر چین به‌عنوان قدرت در حال ظهور، اما ناراضی از وضعیت موجود قلمداد می‌شود و بنابراین در تلاش برای تغییر نظم موجود است. به گفته «رنه جفری»^۱ چین هم یک دولت تجدیدنظرطلب است که در تلاش برای سبقت گرفتن از ایالات متحده آمریکا و تغییر در سلسله‌مراتب نظام بین‌المللی و جایگزینی هژمونی جهانی است (Jeffery, 2009, p. 314). این تجدیدنظرطلبی چین نیز از سوی کشورهای غربی به‌ویژه ایالات متحده درک شده و در تلاش برای پاسخ به آن هستند.

ایالات متحده ظهور چین را تهدید قلمداد می‌کند، زیرا در فهم غرب از نظم بین‌المللی، چین یک «دیگری مطلق» در نظر گرفته می‌شود. این ناشی از دو موضوع است: نخست، چین کشوری غیر دموکراتیک است، بنابراین، این روایت لیبرالی که توسعه اقتصادی ناشی از دموکراسی‌سازی و اصلاحات سیاسی است را رد می‌کند. دوم، چین یکی از قدرت‌های نوظهور است که قدرت‌های سنتی و همچنین نهادهای لیبرالی را مجبور کرده‌است تا آن چیزی که مدنظر این کشور هست را در ملاحظات خود بگنجانند (Godehardt, 2016, p. 11). البته فرضیه مخالف هم در ارتباط نوع نگاه چین به نظم کنونی وجود دارد و حاکی از این است که چین در داخل چنین نظمی (نظم لیبرال) رشد کرده و بنابراین احساس نیازی به تغییر اساسی در وضعیت فعلی نمی‌بیند. چین از سیستم فعلی بیشترین نفع را می‌برد و بنابراین در متوسط و میان‌مدت نیاز به تغییر در نظام فعلی (تا زمانی که رشد داخلی آن با سرعت ثابتی ادامه می‌یابد) نمی‌بیند. چین با توجه به جمعیت عظیم و وزن تاریخی و فرهنگی آن به‌عنوان قدرتی رو به رشد منحصربه‌فرد است و تنها با تمرکز بر رشد و توسعه داخلی خود می‌تواند به دولتی قدرتمند در نظام بین‌المللی تبدیل شود. از این لحاظ چین در وضعیتی است که مشابه با وضعیت ایالات متحده آمریکا در اوایل قرن بیستم است. برای چین

1. Rene Jeffrey

منطقی‌ترین راهبرد سیاست خارجی تأکید بر ماهیت صلح‌آمیز و غیرتهدیدآمیز بودن رشد خود از طریق اجتناب از دخالت‌های خارجی است که می‌تواند منجر به اختلاف با سایر قدرت‌های بزرگ شود. در عین حال چین باید در هزینه‌های مربوط به حفظ نظام بین‌المللی نیز شریک شود (Krickovic, 2017, p. 312). بنابراین با توجه به این دو مفروضه و براساس تئوری انتقال قدرت وضعیت چین در نظام بین‌المللی را می‌توان چالشگر و ناراضی از وضع موجود (اصلاح) دانست.

۲-۳. وضعیت روسیه در نظام بین‌المللی براساس تئوری انتقال قدرت

روسیه در مقایسه با ایالات متحده آمریکا و چین جایگاه نازل‌تری در سلسله‌مراتب نظام بین‌المللی دارد. روسیه از مشکلات پس از فروپاشی شوروی در دهه ۱۹۹۰ رهایی یافته و برخی از توانایی‌های مادی خود را که در نتیجه فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و گذار از کمونیسم از دست داده بود، بازیابی کرده‌است. حتی روسیه از اوایل دهه ۲۰۰۰ یک دوره رشد مداوم اقتصادی را تجربه کرده و تقریباً تولید ناخالص داخلی خود را (با دلار ثابت) بین سال‌های ۱۹۹۸ و ۲۰۰۸ دو برابر کرد و به‌عنوان بازیگری غالب در بازارهای انرژی جهان ظاهر شد. با این حال مسئله‌ای که وجود دارد این است که «اقتصاد روسیه بیش از حد به صادرات منابع طبیعی و هیدروکربن‌ها وابسته است که مانع توسعه نهادهای داخلی و رشد صنایع هایتک و شرکت‌های خصوصی می‌شود. حتی بسیاری از اقتصاددانان روسی معتقدند که روسیه پتانسیل توسعه اقتصادی مبتنی بر منابع طبیعی را از دست داده‌است و برای جلوگیری از عقب افتادن از سایر اقتصادهای بزرگ جهان، این کشور باید دستخوش تغییر ساختاری چشمگیر شود» (Krickovic, 2017, p. 301). بنابراین اندازه اقتصاد روسیه بسیار عقب‌تر از اقتصاد چین و ایالات متحده است و این شکاف همچنان ادامه دارد.

حتی برخی گزارش‌ها حاکی از آن است که رشد اقتصادی روسیه بعید است که طی دو دهه آینده سریع‌تر از اقتصاد ایالات متحده باشد. جمعیت روسیه احتمالاً کاهش می‌یابد. بنابراین متعادل‌سازی قدرت روسیه و مهار نفوذ روسیه احتمالاً بار فزاینده‌ای بر دوش ایالات متحده نخواهد گذاشت. اما چین موضوع کاملاً متفاوتی

است؛ سرانه تولید ناخالص داخلی چین در حال حاضر بیشتر از روسیه است، جمعیت آن هشت برابر بیشتر و نرخ رشد آن حداقل سه برابر بیشتر است. مانند روسیه، چین با چالشی جمعیتی روبه‌رو است، اما تولید ناخالص داخلی سرانه آن به احتمال زیاد به رشد بسیار سریع‌تر از ایالات متحده ادامه خواهد داد، حتی ممکن است تقریباً به سطوح قابل‌مقایسه برسد حتی اقتصادی بین سه تا چهار برابر بزرگ‌تر داشته باشد (Dobbins et al., 2018, p. 3). این شکاف حتی در زمینه قدرت نرم نیز وجود دارد. به‌عنوان مثال «جودیت ترانکوس» پس از بررسی استفاده از قدرت نرم به‌وسیله آمریکا، چین و روسیه به جمع‌بندی‌های زیر می‌رسد:

- از نظر استفاده از قدرت نرم اقتصادی توسط سه قدرت بزرگ، تجزیه و تحلیل نشان داد که ایالات متحده هنوز قوی‌ترین بازیگر اقتصادی در سیاست خارجی است، اما روسیه و چین در حال تقویت روابط متقابل اقتصادی خود برای رقابت با ایالات متحده و یکدیگر هستند؛

- درحالی‌که قدرت نرم اقتصادی چین در مقایسه با آمریکا محسوس نیست، این قدرت نرم به‌ویژه در منطقه شرق آسیا قابل توجه است؛

- با بررسی استفاده از قدرت نرم نظامی کشورها داده‌ها حاکی از آن است که ایالات متحده قوی‌ترین کاربر قدرت نرم نظامی است نه روسیه (Trunkos, 2020, p. 20).

با این حال روسیه علی‌رغم اینکه به لحاظ وضعیتی در وضعیت نازل‌تری از چین و ایالات متحده قرار دارد، ناراضی از وضعیت موجود و تجدیدنظر در آن است. نشانه‌های این ناراضی نیز از کنفرانس امنیتی در مونیخ در سال ۲۰۰۷ ظاهر شد، زمانی که پوتین منافع روسیه را به وضوح مشخص و قاطعانه اظهار داشت که نه موعظه غرب و نه جهان تک‌قطبی را قبول دارد. جهان چندقطبی است و روسیه منافع خاص خود را در این جهان دارد که باید مورد توجه قرار گیرد. به عبارت دیگر نگاه کلی رهبران روسیه به نظم کنونی این است که منطق کلی نظم فعلی بین‌المللی هژمونی ایالات متحده است و از طریق ادعای گسترش

دموکراسی لیبرال توجیه می‌شود و در اصل فقط منافع ایالات متحده و متحدان آن را تأمین می‌کند و بنابراین باید در وضعیت فعلی تغییر صورت بگیرد. البته این صرفاً نگاه روسیه به نظم فعلی نیست و از نظر خود کشورهای غربی نیز روسیه دولتی تجدیدنظرطلب است و از چهار طریق زیر نظم فعلی را به چالش می‌کشد:

• روسیه از طریق عدم احترام به حقوق سیاسی، مدنی و همچنین با اقتصادی ناکارآمد ارزش‌های دموکراتیک را به چالش می‌کشد؛

• روسیه از طریق ایجاد زرادخانه‌های هسته‌ای و نظامی تهدیدهای استراتژیکی را متوجه امنیت بین‌الملل می‌سازد؛

• روسیه تهدیدی مستقیم برای متحدان ایالات متحده آمریکا از جمله لهستان، فنلاند، گرجستان، سوئد و اوکراین است؛

• روسیه با دولت‌های تجدیدنظرطلب دیگری مانند ایران، کره شمالی و سوریه همکاری دارد که به نوعی تهدید مضاعف است (Sergunin, 2016, p. 28).

علاوه بر موارد فوق، اقدام نظامی روسیه در موارد مختلف از جمله در گرجستان و اوکراین ناقض برخی از مهم‌ترین اصول نظم لیبرالی بود؛

• اصل حاکمیت؛

• حرمت مرزها؛

• عدم مشروعیت حوزه‌های نفوذ؛

• برتری شهروندی بر قومیت (Patrick, 2014).

بنابراین با در نظر گرفتن موارد فوق و همچنین براساس مفروضه‌های تئوری انتقال قدرت در مورد قدرت و رضایت، روسیه را می‌توان چالشگر (با قدرت متوسط) و ناراضی از وضعیت موجود قلمداد کرد.

۳. همکاری چین - روسیه (چالشگر) علیه هژمون (ایالات متحده)

همان‌گونه که مشخص شد چین و روسیه براساس متغیرهای تئوری انتقال قدرت (قدرت و رضایت) جزء دولت‌های چالشگر (البته با درجات مختلف) علیه قدرت مسلط (ایالات متحده) هستند. البته چنان‌که قبلاً نیز عنوان شد چین بیشتر به دنبال اصلاح در ساختار نظم کنونی (به دلیل بهره‌مندی از مزایای نظم کنونی) و روسیه

به دنبال تجدیدنظر در وضعیت موجود (به دلیل دسترسی نداشتن به تولیدات نظم کنونی و یا احساس کافی نبودن) آنها است. با وجود این روندی که طی سال‌های گذشته در روند انتقال قدرت وجود داشته، افزایش همکاری چین و روسیه بوده است. به عنوان مثال یکی از نشانه‌های افزایش همکاری دو کشور در زمینه انتقال قدرت و چالشگری علیه ایالات متحده رضایت روسیه از حضور فزاینده چین در آسیای مرکزی و سیاست چین محور روسیه در آسیای شرقی بوده است. حتی در همکاری دو کشور در مورد آسیای مرکزی این استدلال وجود دارد که نوعی «تقسیم کار» بین دو کشور وجود دارد که در آن چین از طریق ابتکاراتی مانند «کمربند - راه» بر تجارت و توسعه سرمایه‌گذاری متمرکز است، در حالی که روسیه از نظر سیاسی و نظامی سلطه دارد. از دیدگاه کرملین، روابط دوجانبه علاوه بر اقدامات انجام شده از طریق «سازمان پیمان امنیت جمعی»^۱ و «اتحادیه اقتصادی اوراسیا»^۲ بسیار مهم است (Paszak, 2020).

حوزه دیگر در زمینه همکاری روسیه در زمینه انتقال قدرت افزایش همکاری آنها در نهادهای چندجانبه بین‌المللی در زمینه حکمرانی جهانی^۳ بوده است. در این زمینه همکاری دو کشور به ویژه در سازمان بریکس^۴ حائز اهمیت بوده است. به عبارت دیگر جلسات بریکس فرصت مناسبی برای چین و روسیه در زمینه بحث و تفاهم دقیق درباره موضوعات، قبل از تصمیم‌گیری و اقدام در نهادهای جهانی مانند سازمان تجارت جهانی، صندوق بین‌المللی پول، سازمان ملل و بانک جهانی فراهم کرده است. حتی این استدلال نیز وجود دارد که هماهنگی بهتر بین دو کشور در بریکس اقدامات جهانی را که به نفع مناطق جهانی که آنها نمایندگی می‌کنند، تضمین می‌کند. علاوه بر این افزایش نفوذ قدرت‌های منطقه‌ای مانند برزیل، چین و هند، روسیه می‌تواند موجب تغییرات در سطح منطقه‌ای و جهانی باشد. چراکه انتقال تدریجی قدرت از شمال به جنوب در حال انجام است. بنابراین این تغییر

-
1. The Collective Security Treaty Organization (CSTO)
 2. The urasian Economic Union (EAEU)
 3. global governance
 4. BRICS

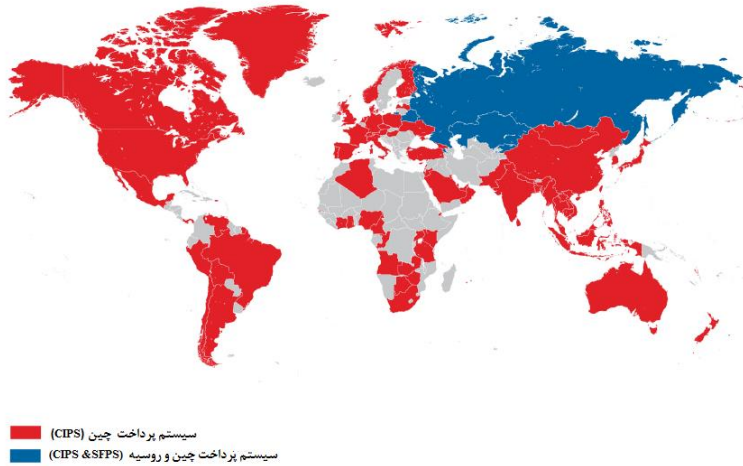
قدرت در نهایت می‌تواند منجر به تحول نهایی فضای سیاسی جهانی شود
(Chakraborty, 2018, p. 184).

بعد دیگر همکاری‌های دو کشور در زمینه انتقال قدرت، همکاری‌های اقتصادی بین دو کشور بوده‌است. از سال ۲۰۰۹، چین به‌عنوان برترین شریک تجاری روسیه شناخته شده‌است. در سال ۲۰۱۸ برای نخستین بار، تجارت روسیه و چین از ۱۰۰ میلیارد دلار فراتر رفته و به ۱۰۷ میلیارد دلار رسید که ۱۵ درصد از صادرات و واردات روسیه را تشکیل می‌داد. علاوه بر این، پس از بحران اوکراین در سال ۲۰۱۴ که روسیه شاهد کاهش صادرات و واردات با ده شریک تجاری برتر خود بود، کاهشی در تجارت دو کشور صورت نگرفت. از سال ۲۰۱۴ تا ۲۰۱۹، حجم تجارت روسیه و چین ۱۷ درصد افزایش یافت (Lukin, 2020, p. 3). این همکاری‌های اقتصادی حتی در حوزه پولی و مالی نیز صورت پذیرفته‌است. هم روسیه و هم چین مشتاق هستند تا وابستگی خود به سیستم‌های مالی غربی را کاهش دهند. به همین دلیل در سال ۲۰۱۰ شروع به استفاده از ارزهای خود برای تجارت دوجانبه کرده و اولین خط مبادله ارزی خود را در سال ۲۰۱۴ افتتاح کردند. بانک مرکزی روسیه برخی از ذخایر خود را از دلار به یورو و یوان تغییر داد (Hillman, 2020, p. 5). علاوه بر این در سال ۲۰۱۸، بانک مرکزی روسیه سهم دارایی‌های خود را که در ایالات متحده نگهداری می‌شود از ۲۹,۹ به ۹,۷ درصد کاهش داد. در همان زمان، بانک مرکزی چین منابع چینی خود را از ۲,۶ به ۱۴,۱ درصد افزایش داد. سهم ذخایر دلاری بانک مرکزی روسیه نیز از ۴۵,۸ به ۲۲,۷ درصد کاهش یافت، درحالی‌که دارایی‌های یوان آن از ۲,۸ به ۱۴,۲ درصد افزایش یافت. در ژوئن ۲۰۱۹، مسکو و پکن توافق کردند که در تجارت دوجانبه ارزهای ملی را تغییر دهند، زیرا تلاش برای دور شدن از دلار آمریکا را افزایش می‌دهند (Lukin, 2020, p. 3).

هر دو کشور (البته بیشتر چین) به‌دنبال چهارچوب مالی جدید با هدف کاهش وابستگی به دلار و مؤسسات مالی غربی هستند. بر همین اساس سعی دارند از طریق اقدامات مختلف ارزهای ملی خود را در تعاملات بین‌المللی تقویت

کنند. از جمله اینکه هر دو کشور سیستم‌های پرداخت ملی خود، سیستم پرداخت بین بانکی فرامرزی^۱ (چین) و سیستم انتقال پیام‌های مالی^۲ (روسیه) را برای جلوگیری از تحریم‌ها/موانع احتمالی مربوط به «سوئیفت»^۳ راه‌اندازی کرده‌اند. هدف اصلی این‌گونه تلاش‌ها دلارزدایی از تعاملات دوجانبه و بین‌المللی است و این تلاش‌ها تا حدودی هم نتیجه داده‌است. به‌عنوان مثال براساس گزارش *فایننشال تایمز*، سهم دلار در تجارت دوجانبه بین روسیه و چین از ۹۰ درصد در سال ۲۰۱۵ به ۴۶ درصد در سه ماهه اول سال ۲۰۲۰ کاهش یافت و به زیر مرز ۵۰ درصد برای دلار رسید (Cong, 2021). هرچند به‌نظر می‌رسد تلاش‌های دو کشور برای جایگزینی سیستم پرداخت به‌دلیل وجود اختلافات با موانعی روبه‌رو است، شکل‌گیری برخی روندها امیدواری برای عملی شدن آن را افزایش می‌دهد. برای مثال، طی سال‌های گذشته علاوه بر چین و روسیه بسیاری دیگر از کشورها به استفاده از ارز ملی روی آورده‌اند و مهم‌تر از آن اتحادیه اروپا نیز به‌عنوان مهم‌ترین شریک تجاری ایالات متحده نیز به استفاده از ارز اروپایی تمایل نشان داده‌است. شاهد عینی این مدعا هم این است که پس از اعمال تحریم‌های یک‌جانبه دولت آمریکا علیه ایران در سال ۲۰۱۹ کشورهای اروپایی به دنبال مکانیزم پرداختی بودند که به دلار آمریکا وابسته نباشد. دولت‌های فرانسه، آلمان و انگلستان وسیله انتقال مخصوص^۴ (SPV) را توسعه داده‌اند تا تجارت‌های اروپایی را بدون نقض تحریم‌های ایالات متحده و بدون دلار با ایران حفظ کنند. این ابزار معروف به ابزاری در پشتیبانی از مبادلات تجاری^۵ اکنون فعال است. این ابزار، پرداخت یورویی شرکت‌های اروپایی - که از ایران کالا خریداری کرده و یا به ایران کالا صادر می‌کردند - را تسهیل می‌کند (Coppola, 2019).

-
1. Cross-border Interbank Payment System (CIPS)
 2. System for transfer of financial messages (SPFS)
 3. Swift
 4. Financial Times
 5. Special purpose vehicle
 6. Instrument in Support of Trade Exchanges



شکل ۴. پوشش سیستم‌های پرداخت جایگزین چین و روسیه

حوزه دیگر همکاری بین چین و روسیه که در ذیل همکاری‌های اقتصادی قرار می‌گیرد، اما در برخی مواقع فراتر از آن است، انرژی می‌باشد. به عبارت بهتر انرژی علاوه بر وظیفه خود به‌عنوان ابزاری اساسی در تقویت روابط اقتصادی چین و روسیه، در تعامل استراتژیک دو کشور، جایگاه محوری‌تری دارد، چرا که حوزه قابل توجهی برای همکاری‌های عملی است. در واقع هرچند طی چند سال گذشته، دو کشور گام‌های مشخصی را برای تقویت مشارکت در سایر زمینه‌های استراتژیک برداشته‌اند، «انرژی به‌عنوان ابزاری مؤثر برای مقابله با چالش‌های فوری مانند بحران اوکراین و اختلافات دریای چین جنوبی بوده است» (Yilmaz & Daksueva, 2017, p. 2). همکاری چین و روسیه در حوزه انرژی ماهیت هم‌تکمیلی دارد. به عبارت بهتر، چین و روسیه در تقاضای انرژی و بازار عرضه مکمل یکدیگر هستند. برای روسیه، به‌عنوان یک تولیدکننده و صادرکننده مهم انرژی در جهان، توسعه صنعت انرژی و صادرات آن از اهمیت زیادی برای رشد اقتصادی کشور برخوردار است. روسیه همچنین دارای تمرکز بیش از حد به صادرات انرژی به کشورهای اروپایی است. این درحالی است که در تجارت انرژی آینده به بازار انرژی پایدار و قابل اطمینان نیاز دارد. از سوی دیگر چون

وابستگی خارجی چین به انرژی مدام در حال افزایش است، اطمینان از تأمین بازار باثبات و ایمن ضروری است و علاوه بر آن گسترش کانال‌های جدید واردات انرژی برای تغییر وضعیت وابستگی بیش از حد واردات انرژی به خاورمیانه اهمیت دارد (Jia, 2020, p. 45).

اقتصاد چین به رشد خود ادامه می‌دهد بنابراین تقاضای آن برای همه منابع انرژی، به‌ویژه نفت و گاز طبیعی، افزایش خواهد یافت. براساس داده‌های شرکت بریتیش پترولیوم تولید و مصرف انرژی در بین سال‌های ۲۰۱۶ تا ۲۰۴۰ در چین به ترتیب به ترتیب ۴۵ درصد و ۴۱ درصد افزایش می‌یابد که بسیار سریع‌تر از رشد جهانی که به ترتیب ۳۴ و ۳۵ درصد است. از سوی دیگر سهم چین در تقاضای جهانی انرژی از ۲۳ درصد در سال ۲۰۱۶ به ۲۴ درصد در سال ۲۰۴۰ افزایش می‌یابد. وابستگی به واردات نفت از ۶۳ درصد در سال ۲۰۱۶ به ۷۲ درصد در سال ۲۰۴۰ افزایش می‌یابد. وابستگی به گاز در سال ۲۰۴۰ از ۳۴ درصد به ۴۳ درصد افزایش می‌یابد (BP, 2018). در تاریخ ۲۵ آوریل ۲۰۱۷، کمیسیون توسعه ملی و اصلاحات^۱ (NDRC) و اداره ملی انرژی^۲ (NEA) چین «استراتژی انقلاب تولید و عرضه انرژی (۲۰۱۶-۲۰۳۰)» را منتشر کردند که هدف و استراتژی کلی بخش انرژی چین را تا سال ۲۰۳۰ تعیین می‌کند. «لی یو»^۳ و همکاران با بررسی این سند نیاز به انرژی چین تا سال ۲۰۳۰ را به‌صورت زیر خلاصه کرده‌اند.

جدول ۱. نیاز چین به انرژی تا سال ۲۰۳۰

سال	غیرفسیلی (درصد)	گاز (درصد)	زغال سنگ (درصد)	نفت (درصد)
۲۰۱۵	۱۲,۵	۵,۹	۶۴,۰	۱۸,۱
۲۰۱۸	۱۳,۸	۸,۴	۶۰,۴	۱۷,۴
۲۰۲۰	۱۵,۰	۱۰,۰	۵۸,۰	۱۷,۰
۲۰۲۳	۱۶,۵	۱۱,۵	۵۵,۳	۱۶,۷
۲۰۲۵	۱۷,۵	۱۲,۵	۵۳,۵	۱۶,۵
۲۰۲۸	۱۹,۰	۱۴,۰	۵۰,۸	۱۶,۲
۲۰۳۰	۲۰,۰	۱۵,۰	۴۹,۰	۱۶,۰

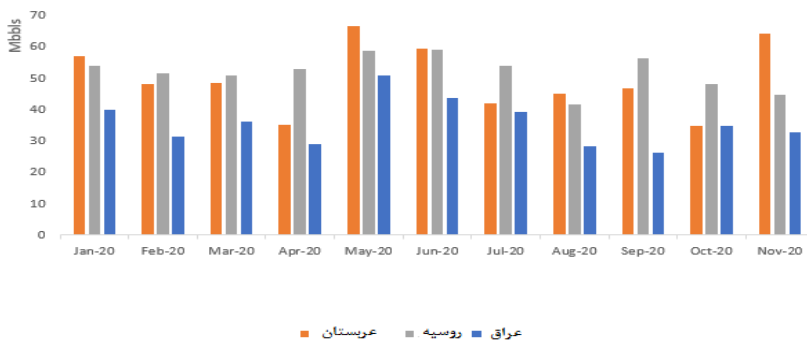
Source: (Liue, 2018, p. 81)

1. the National Development and Reform Commission
2. National Energy Administration
3. Qilin Liu

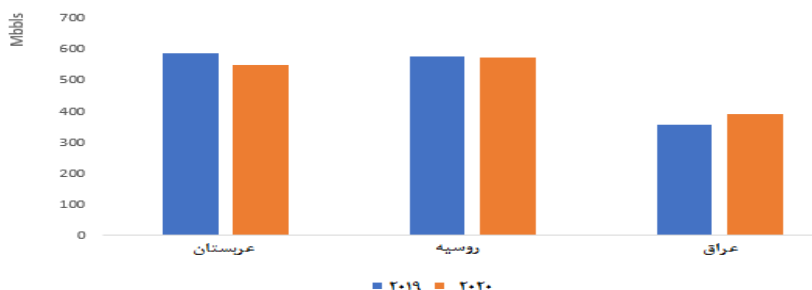
چین بیشتر نفت خود را از کشورهای خارومیانه و شمال آفریقا وارد می‌کند. با وجود این، دو چالش عمده در این زمینه وجود دارد. نخست اینکه، خاورمیانه تقریباً نیمی از کل واردات نفت خام چین را به خود اختصاص می‌دهد، با وجود این غلبه ایالات متحده در منطقه و فعالیت‌های تروریستی گروه‌های افراطی اسلامی تهدیدی طولانی مدت است. دوم، بیش از ۷۵ درصد از واردات نفت چین از خاورمیانه و آفریقا از طریق مسیر ۱،۱۰۰ کیلومتری «تنگه مالاکا» عبور می‌کند. چون چین فاقد نیروی دریایی آبی است، حرکت خصمانه در نزدیکی تنگه توسط قدرت‌های خارجی یا گروه‌های تروریستی به شدت منابع نفتی چین را مختل می‌کند، به دلایل فوق واردات نفت از روسیه به عنوان جایگزین محسوب می‌شود (Lai, 2009, pp. 34-35). بنابراین همکاری بیشتر در حوزه انرژی وضعیت هر دو کشور را در تعامل اقتصادی تقویت می‌کند.

آمارهای موجود در این زمینه نیز گویای واقف بودن دو کشور بر این موضوع است. به عنوان مثال از سال ۲۰۱۵ در حالی که عرضه نفت و فرآورده‌های نفتی از روسیه به اتحادیه اروپا به میزان ۷ درصد افزایش داشته این میزان برای چین حدود ۶۰ درصد بود. این به معنی جایگزینی روسیه با عربستان به عنوان مهم‌ترین منبع تأمین انرژی بود (Kiselev, 2019). همچنین در دسامبر سال ۲۰۱۹، خط لوله «قدرت سیبری»^۱ تحویل گاز طبیعی به چین را آغاز کرد. شرکت‌های دولتی چینی سهامداران و خریداران عمده گاز مایع از پروژه‌های روسیه در قطب شمال هستند. ظرفیت صادرات سالانه این خط لوله ۳۸ میلیارد متر مکعب است. همچنین در آغاز سال ۲۰۱۹ شرکت PetroChina اعلام کرد قصد دارد سالانه ۳ میلیون تن LNG از پروژه LNG یامال وارد کند (RIAC report, 2020, p. 20). همچنین براساس برنامه توسعه گاز طبیعی روسیه تا سال ۲۰۳۵، وزارت انرژی این کشور قصد دارد صادرات گاز به چین را از ۳۸ میلیارد متر مکعب پیش‌بینی شده در سال جاری (۲۰۲۱) به ۴۳ میلیارد متر مکعب در سال تا سال ۲۰۲۵ افزایش دهد، یعنی افزایش ۱۳ درصدی. این حجم تا سال ۲۰۳۵ به ۴۶،۵ میلیارد متر مکعب افزایش خواهد یافت (Yihe, 2021).

1. Power of Siberia



نمودار ۱. تأمین‌کنندگان اصلی نفت خام چین در سال ۲۰۲۰



نمودار ۲. مقایسه تأمین‌کنندگان اصلی نفت خام روسیه در سال‌های ۲۰۲۰-۲۰۱۹

Source: (Tan & Aizhu, 2020)

جدا از نیاز کشورهای روسیه و چین به همکاری انرژی در جهت تأمین نیاز متقابل، همکاری آنها بُعد دیگری نیز دارد که مربوط به رقابت آنها با ایالات متحده است. به عبارت دیگر، امروزه امنیت انرژی به دلیل صنعتی شدن سریع جهان، افزایش جمعیت، سطح بالای مصرف و وابستگی قابل توجه به سوخت‌های فسیلی، مسئله مهم سیاسی است. بنابراین قدرت‌های بزرگ تمام تلاش خود را می‌کنند تا منابع انرژی خود را ایجاد و تضمین کنند. در این زمینه به‌ویژه رقابت چین و

ایالات متحده حائز اهمیت بیشتری است. این دو کشور مدت‌هاست که برای دستیابی به منابع سوخت فسیلی با یکدیگر رقابت می‌کنند، در واقع از مدت‌ها قبل این دو قدرت بزرگ در رقابت با یکدیگر برای استفاده از منابع انرژی تجدیدپذیر برای ایجاد تنوع در ماتریس‌های امنیتی انرژی متناظر خود هستند. این رقابت بین ایالات متحده و چین با کاهش هژمونی ایالات متحده و اوج گرفتن اقتصاد چین تشدید شده است؛ زیرا این دو برای دستیابی به موقعیتی از قدرت جهانی با یکدیگر رقابت می‌کنند (Steeves & Ouriques, 2016, p. 646). ایالات متحده و چین بزرگ‌ترین مصرف‌کننده و واردکننده انرژی در جهان هستند. بنابراین با توجه چنین اتکای زیادی به منابع خارج از کشور، طبیعی است که امنیت انرژی برای آنها حائز اهمیت باشد.

در این میان هرچقدر رقابت چین و ایالات متحده افزایش می‌یابد، روسیه نفع بیشتری می‌برد. به عنوان مثال تا قبل از روی کار آمدن دولت «دونالد ترامپ» ایالات متحده و چین روابط سازنده‌ای براساس تعامل و نظم بین‌المللی داشتند. با وجود این در سایه اقدامات دولت ترامپ دو کشور وارد جنگ تجاری شدند. این امر به نوبه خود بر روابط انرژی چین با روسیه تأثیر گذاشت. هرچند قبل از جنگ تجاری ترامپ، چین به دنبال افزایش همکاری انرژی با روسیه بود، خصوصت‌های ترامپ این روند را تسریع کرد. این موضوعی بود که روسیه نیز از آن استقبال می‌کرد؛ زیرا ۶۰ درصد از بودجه ملی مسکو متکی به هیدروکربن‌ها بود و تقریباً یک‌سوم از تولید ناخالص ملی آن را تشکیل می‌داد (از ۵۰ درصد کمتر). علاوه بر این در حالی که ایالات متحده به دلیل جنگ شاهد کاهش شدید در صادرات نفت خود به چین بود، روسیه صادرات خود را افزایش می‌داد. در سال ۲۰۰۵، روسیه ۵ درصد از نفت چین را تأمین کرد، اما با توجه به قرارداد جدید ۲۵ ساله و ۲۷۰ میلیارد دلاری نفتی، رشد قابل توجهی را در امر صادرات منابع هیدروکربنی شاهد بود (Silverstein, 2020).

در نهایت باید به همکاری‌های نظامی و امنیتی بین چین و روسیه اشاره کرد. روسیه و چین هر دو در مورد حفظ ثبات در آسیای مرکزی و قطب شمال و

مخالفت با آمریکا و ناتو (با این استدلال که به‌عنوان اتحادی تحت هدایت آمریکا برای مقابله با چین و روسیه طراحی شده‌است) منافع امنیتی مشترکی دارند. به همین ترتیب، آنها در سال‌های اخیر بسیار تلاش کرده‌اند تا با افزایش همکاری نظامی و مانورهای نظامی که در همسایگی اروپا و همچنین خاک روسیه انجام شده‌است، قدرت همکاری نظامی خود را نشان دهند. علاوه بر این اقتصاد نظامی آنها تا حدودی به سمت مکمل بودن حرکت کرده‌است، روسیه بیشتر مواد خام را به چین صادر و ماشین‌آلات، تجهیزات و فناوری را وارد می‌کند. روسیه همچنین به‌عنوان تأمین‌کننده برتر سلاح برای چین باقی مانده‌است؛ زیرا دسترسی پکن به سایر بازارهای جهانی به‌دلیل محدودیت‌های تجارت سلاح و تسلیحات محدود است. به‌عنوان مثال «در سال ۲۰۱۰ روسیه با فروش دو مورد از بهترین سلاح‌های متعارف خود، یعنی سامانه‌های موشکی زمین به هوا اس ۴۰۰ و جت‌های جنگنده Su-35 موافقت کرد که در آن زمان پکن اولین خریدار خارجی روسیه در این زمینه شد» (Lukin, 2020, p. 5).

البته کمک روسیه به چین محدود به سلاح‌های معمولی نشده‌است. به‌عنوان مثال در اکتبر ۲۰۱۹، «ولادیمیر پوتین»، رئیس‌جمهور روسیه در گردهمایی سالانه «باشگاه والدای»^۱ در سوچی علناً اعلام کرد که روسیه به شرکای چینی خود کمک می‌کند تا یک سیستم هشدار حمله موشکی ایجاد کنند. چین تلاش برای سیستم هشدار سریع را در دهه ۱۹۸۰ آغاز کرد، اما موفقیت چشمگیری نداشت. پکن در سال ۲۰۱۰ پروژه جدیدی را در قالب برنامه‌های لایه فضایی آغاز کرد که ماهواره SJ-11 نیز در همین زمینه بود (Stefanovich, 2019). در آن زمان گزارش‌ها حاکی از آن بود که قراردادی بین روسیه و چین در مورد سیستم هشدار زود هنگام منعقد شده‌است که ارزش آن حدود ۶۰ میلیون دلار تخمین زده می‌شود. این توافق‌نامه مربوط به توسعه نرم افزار بود که در عملیات سیستم هشدار سریع نقش دارد (Nikolsky et al., 2019). نکته حائز اهمیت در این همکاری این است که در حال حاضر فقط ایالات متحده آمریکا و روسیه دارای چنین سیستم‌هایی هستند که از

اجزای مهم توانایی بازدارندگی استراتژیک آنها هستند. بنابراین کمک روسیه به چین در این زمینه نشان‌دهنده افزایش کیفی همکاری‌های نظامی - سیاسی و فنی روسیه - چین است. به عبارت دیگر، همکاری در چنین زمینه حساسی حکایت از سطح بالای اعتماد متقابل دارد که معمولاً در روابط متحدان واقعی دیده می‌شود.

در مورد افزایش همکاری‌های نظامی - امنیتی روسیه همچنین می‌توان به افزایش مانورهای نظامی مشترک دو کشور اشاره کرد. اگرچه نیروهای روسی و چینی از سال ۲۰۰۵ به‌طور منظم با یکدیگر مانور نظامی داشتند، در سپتامبر ۲۰۱۸ هنگامی که چین در مانورهای استراتژیک «وستوک ۲۰۱۸»^۱ روسیه در شرق دور روسیه شرکت کرد، دامنه همکاری آنها افزایش یافت. دعوت از چین به این رزمایش پیامی به جهان و به‌ویژه ایالات متحده بود که چین و روسیه به‌طور فزاینده‌ای در شراکت نزدیک در تلاش‌اند تا سیستم بین‌المللی را دوباره شکل دهند. رزمایش وستوک همچنین از نظر سیاسی دارای وزن قابل‌توجهی بود. چراکه برای اولین بار، چین و گروهی کوچک‌تر از مغولستان، برای شرکت در این تمرینات دعوت شد. با ارسال حدود ۳۲۰۰ سرباز و تجهیزات سخت‌افزاری مرتبط، حضور چین در این مانور آغازکننده دوره جدیدی از همکاری سیاسی چین و روسیه بود (Elgin, 2018). روسیه همچنین در آگوست ۲۰۱۹، مجدداً از چین دعوت کرد تا در مانورهای اصلی راهبردی خود، موسوم به «مرکز ۲۰۱۹»^۲ شرکت کند. اگرچه «سرگئی شویگو»^۳، وزیر دفاع روسیه، تأکید داشت که این مانور عمدتاً بر عملیات «ضد تروریستی» متمرکز است، این مانور شامل دفع حملات هوایی دشمن و ضدحمله به کشوری مسلح به جنوب غربی روسیه بود. به عبارت دیگر، چین و روسیه در حال تمرین بودند تا به‌صورت مشترک یک دشمن دولت - ملت را البته فقط در مقیاس کوچک شکست دهند (Gady, 2019).

نکته حائز اهمیت در مورد همکاری‌های نظامی چین و روسیه این است که هرچند روابط نظامی آنها به حد اتحاد کامل نرسیده، افزایش همکاری دو کشور در

1. Vostok-2018

2. Tsent-2019

3. Sergei Shoigu

این زمینه می‌تواند پیامدهای مهمی در روابط آنها با ایالات متحده داشته باشد؛ از جمله اینکه:

• روسیه و چین می‌توانند موقعیت یکدیگر را تقویت کرده و ایده‌های مشابه در مورد حاکمیت جهانی ارائه دهند که دموکراسی‌های لیبرال را تحت فشار قرار دهد؛

• چین توانسته‌است سلاح‌ها و توانایی‌های نظامی روسیه را به‌دست آورد که به ارتش این کشور کمک می‌کند تا برخی از خلأهای تجهیزات خود را پر کند. این با رشد اقتصادی چین و تقویت رشد صنایع دفاعی آن، به ارتش چین اجازه می‌دهد تا در مسیر مدرن‌سازی نظامی به سرعت پیشرفت کند که باید تا سال ۲۰۳۵ به پایان برسد. این موضوع بازدارندگی چین در مقابل ایالات متحده، به‌ویژه در آسیا - اقیانوسیه را افزایش می‌دهد؛

• همکاری دفاعی بین چین و روسیه به هریک از طرفین کمک می‌کند تا چالش‌های طرف مقابل علیه ناتو و اعضای آن را در تئوتراهای هند و اقیانوس آرام و اروپا تقویت کنند. توانایی‌های نظامی روسیه به پکن این امکان را می‌دهد تا به‌طور فزاینده‌ای ایالات متحده و دیگر شرکای ناتو را در منطقه هند - اقیانوس آرام به چالش بکشد. از سوی دیگر سرمایه‌گذاری‌های چین در بنادر اروپایی، شبکه‌های دیجیتال و سایر زیرساخت‌های مهم، همراه با تلاش‌های تأثیرگذاری سیاسی به پکن اجازه می‌دهد تا واکنش بالقوه ناتو علیه اقدامات روسیه را ضعیف کند و یا حتی متحدان جداگانه ناتو را از اقدام علیه حملات ترکیبی روسیه منصرف کند (Nouwens & Legarda, 2020, p. 8-9).

۴. چرایی همکاری روسیه و چین براساس تئوری انتقال قدرت

براساس متغیرهای تئوری انتقال قدرت (قدرت و رضایت) مشخص شد که چین، قدرت در حال ظهور و ناراضی از وضعیت موجود و خواهان اصلاح نظم کنونی و روسیه قدرت متوسط، اما خواهان تجدیدنظر در نظم لیبرال است. بنابراین ویژگی مشترک آنها این است که هر دو کشور چین و روسیه از جایگاه خود در نظم و سلسله‌مراتب بین‌المللی ناراضی هستند و هر دو بهبود موقعیت کشور خود را

به‌عنوان اولویت سیاست خارجی قرار داده‌اند. دلیل تفاوت در میزان نارضایتی (اصلاح طلبی در مقابل تجدیدنظرطلبی) آنها این است که در طول چند دهه گذشته چین تا حد بسیار زیادی از نظم لیبرال (نهادهای لیبرالی و آزادسازی تجارت) نفع برده‌است. بنابراین این انتفاع باعث شده که در سلسله‌مراتب قدرت چین از قدرتی منطقه‌ای به ابرقدرت احتمالی آتی تبدیل شود. بنابراین قابل‌فهم است که رهبران چین به‌دنبال از بین بردن نظم کنونی نباشند. در عین حال آنها عقیده دارد که اصلاح در این نظم بهتر می‌تواند منافع آنها را تأمین کند. هرچند چین در این مسیر با روسیه در زمینه کاهش سلطه ایالات‌متحده آمریکا و به چالش کشیدن مشروعیت نظم لیبرالی موافق است. با این حال «نسبت به ایجاد نظم جدیدی که منطبق بر الگوها و مفروضه‌های روسی باشد تمایلی ندارد؛ علاوه بر این رهبران چین به‌خوبی می‌دانند که رهبری جهانی وظیفه‌ای بسیار سنگین است، دشمنان را تحریک می‌کند و حس شک و ناآرامی را در میان دیگران به‌وجود می‌آورد» (Lo, 2016, p. 3).

از سوی دیگر، کشورهای درحال رشد از جمله چین به‌دنبال اقتصاد جهانی باز (به‌عنوان یکی از مهم‌ترین مؤلفه‌های نظم لیبرالی) هستند. آنها برای دستیابی به تجارت، سرمایه‌گذاری و تکنولوژی خواهان دسترسی به سایر کشورها هستند. استراتژی توسعه‌ای برون‌گرایانه آنها است که این کشورها به سمت جلو حرکت کنند؛ کشورهایی مانند چین، برزیل، هند، اندونزی، آفریقای جنوبی و حتی ترکیه از اواخر دهه ۱۹۶۰ با تکیه بر اهمیت ایده وارد اقتصاد جهانی شده‌اند. به عبارت دیگر همه آنها از طریق افزایش وابستگی به تجارت بین‌المللی، مهاجرت، انتقال پول، انرژی و جریان سرمایه‌گذاری خارجی وارد بازار جهانی شدند. «هرچند این آزادسازی و باز بودن اقتصاد همراه با ترکیبی از اعتراضات ملی و پوپولیستی و انتقادات ایدئولوژیکی از سوی نئولیبرال‌های غربی بوده‌است با این حال این کشورها چشم‌انداز خود برای رشد و پیشرفت را در گرو همکاری با دیگران و ادغام در یک اقتصاد جهانی باز و اصلاح‌شده می‌بینند. علاوه بر این، چین و سایر کشورها تمایل به حفظ و در بسیاری از موارد گسترش هنجارهای حاکم بر سیستم

بین‌المللی هستند» (Ikenberry, 2018, pp. 25-26). با این حال، چین وجود و همکاری با کشور چالشگری مانند روسیه را در رسیدن به هدف خود که همان اصلاح نظم کنونی و انتقال صلح‌آمیز قدرت است، ضروری می‌داند. صلح‌آمیز از این جهت که چین خود در داخل چنین نظمی رشد کرده و از مزایای آن بهره‌مند می‌شود و بنابراین تمایلی به وارد شدن به جنگ هژمونیک ندارد.

بنابراین چین تمایلی به مواجهه مستقیم با ایالات متحده آمریکا ندارد، زیرا از پیامدهای احتمالی آن برای نظم فعلی آگاهی دارد. با وجود این از چالش‌های ایجادشده به وسیله دولت‌های نوظهوری مانند روسیه و یا حتی اعضای بریکس به عنوان ابزاری برای ارتقای جایگاه خود در نظام بین‌المللی استفاده می‌کند. این چالش‌ها بیشتر متوجه نظم جهانی است تا نظم بین‌المللی. از دید وی چین بین نظم جهانی و نظم بین‌المللی تمایز قائل می‌شود، زیرا از نظر پکن نظم جهانی همیشه معادل نظم ایجادشده به وسیله ایالات متحده آمریکا بوده و مبتنی بر سه رکن است: ۱. نظام ارزشی آمریکا که همچنین به عنوان ارزش‌های غربی پذیرفته می‌شود؛ ۲. سیستم هماهنگی نظامی ایالات متحده که ادعا می‌شود پایه امنیتی رهبری ایالات متحده است؛ ۳. نهادهای بین‌المللی از جمله سیستم سازمان ملل متحد. ولی نظم بین‌المللی سیستمی مبتنی بر منشور سازمان ملل است که شامل هنجارها و نهادهای بین‌المللی است. بنابراین چین احساسی قوی از تعلق داشتن به چنین نظمی دارد، زیرا یکی از بنیان‌گذاران، نفع‌برندگان و اصلاحگران آن بوده است (Tianping, 2018).

بنابراین چالشگری روسیه خطر مواجهه مستقیم چین با هژمون (ایالات متحده) را کاهش می‌دهد. چین مواجهه روسیه با ایالات متحده را به رویارویی خود با این کشور ترجیح داده و از سواری مجانی ناشی از افزایش اختلافات روسیه و ایالات متحده بهره می‌برد. چین از وضعیت کنونی راضی نیست، ولی با این حال قدرت انقلابی ناراضی هم نیست که خواهان جایگزینی نظم فعلی با نظم دیگری باشد. «با پذیرش اصل وستفالی حاکمیت دولت‌ها و هنجارهای لیبرالی جهانی شدن، چین سهام‌داری اصلاح طلب در نظم کنونی است.

ناراضایتی چین بیش از آنکه ناشی از اصول و هنجارهای لیبرالی باشد، متأثر از جایگاه این کشور در سلسله‌مراتب قدرت است» (Zhao, 2018, p. 644). بنابراین چین از طریق سواری مجانی در نظم هژمونیک ایجادشده به‌وسیله غرب، رشد و توسعه می‌یابد و از سوی دیگر از چالش‌های روسیه به‌عنوان قدرتی کاهش‌یافته که از نظم موجود ناراضی بوده و مصمم به تغییر در نظم فعلی در جهت جبران این کاهش و حفظ و یا به‌دست آوردن موقعیت قدرت بزرگ است، نهایت استفاده را می‌برد. «با توجه به توانایی‌های قابل توجه روسیه (به‌ویژه در حوزه نظامی) چین روابط تعاملی را با روسیه برقرار کرده که این امر اجازه می‌دهد پکن از تلاش‌های ضد هژمونیک روسیه به‌راحتی استفاده کند. چالش‌های ایجادشده به‌وسیله روسیه توجهات غرب را نسبت به رشد چین و تهدیداتی که می‌تواند برای وضعیت موجود ایجاد کند منحرف می‌کند» (Krickovic, 2017, p. 328). از سوی دیگر چین از این موضوع آگاهی دارد که شکل‌گیری همکاری بین روسیه و ایالات متحده آمریکا پیچیده و دشوار است، زیرا روسیه متعلق به اجتماع لیبرال غربی نیست و ارزش‌ها و منافع متمایزی را دنبال می‌کند (Larson & Shevchenko, 2010, p. 64).

از دیگر دلایل همکاری و یا حمایت چین از چالشگری روسیه نسبت به نظم لیبرالی و هژمونی ایالات متحده آمریکا، ویژگی است که در نگاه روسیه نسبت به نظام بین‌المللی وجود دارد و در بسیاری از مواقع تأمین‌کننده منافع چین است. به عبارت بهتر، چشم‌انداز اصلی روسیه نسبت به نظم بین‌المللی ضرورتاً غیرلیبرالی نیست. کرملین عقلانیت روشنگری را پذیرفته است که به‌دنبال دلیلی برای حاکمیت زور بوده و تا حدی بازتاب‌دهنده لیبرالیسم ملی غیرمداخله‌گرایانه «جان استوارت میل»^۱ است. این دید نسبت به نظم جهانی از یک‌سو با منشور لیبرالیسم که در آن بر تکثرگرایی مذهبی و سیاسی در جهانی که متشکل از دولت‌های ملی دارای حاکمیت است تأکید شده، سازگار است و از سوی دیگر بر نسخه‌ای قرن نوزدهمی از سیاست قدرت‌های بزرگ تأکید می‌کند که در آن حوزه‌های نفوذ به‌وسیله قوانین جداگانه‌ای اداره می‌شود که متمایز از قوانین منشور سازمان ملل

1. John Stuart Mill

است. (Clunan, 2018, p. 52-53). روسیه از طریق به‌کارگیری این چشم‌انداز تلاش دارد تا جایگاه این کشور در نظام بین‌المللی را به‌عنوان قدرتی بزرگ تثبیت کند. بنابراین این نوع نگرش در تضاد با چشم‌انداز چین برای نظام بین‌المللی نیست که خواهان تغییر در سلسله‌مراتب قدرت است. چین برخلاف ایالات متحده به جهان چند قطبی بیشتر تمایل دارد.

چین از نیاز و هدف روسیه برای شناخته‌شدن به‌عنوان قدرتی بزرگ آگاهی دارد و بر همین اساس از سال‌های گذشته روش جدیدی را برای رفتار با روسیه در نظام بین‌المللی اتخاذ کرده‌است. عناصر تأثیرگذار در شکل‌دهی به چنین رفتاری را می‌توان در موارد زیر خلاصه کرد: ۱. اجتناب از درگیری و یا مقابله با تأکید بر مشارکت، در نظر گرفتن اهداف استراتژیک یکدیگر و برخورد با اختلاف‌نظرها از طریق گفتگو و همکاری؛ ۲. احترام متقابل، از جمله در مورد سیستم اجتماعی، مسیر توسعه، منافع اصلی و نگرانی‌های عمده؛ ۳. همکاری دو طرفه سودمند با اجتناب از ذهنیت بازی با حاصل جمع صفر و گسترش حوزه‌های دارای منافع متقابل؛ ۴. کنترل اختلافات. این درک مشترک باعث شکل‌گیری اولویت‌های مشترک تسبب وضعیت آنها در نظام بین‌المللی شده‌است که می‌توان به این موارد اشاره کرد: ۱. تلاش برای شکل‌دادن به جهانی چندقطبی که تنوع و نقش رو به رشد کشورهای در حال توسعه را به رسمیت می‌شناسد و از هژمونی اجتناب می‌کند؛ ۲. احترام متقابل به حاکمیت و تمامیت ارضی، عدم تجاوز، عدم دخالت در امور داخلی، برابری و مزیت متقابل و هم‌زیستی صلح‌آمیز؛ ۳. عدم استفاده از سیاست‌های قطبی و زور و حل و فصل اختلافات به‌صورت مسالمت‌آمیز؛ ۴. نقشی قوی برای سازمان ملل متحد در حفظ نظم بین‌المللی؛ ۵. همکاری دوجانبه‌ای براساس برابری، اعتماد و همکاری متقابل سودمند (Wishnick, 2018, pp. 359-360).

در نهایت اقدامات دولت‌های غربی به‌ویژه ایالات متحده آمریکا و انگلستان (به چالش کشیدن تعهد ایالات متحده آمریکا نسبت به ناتو و «موافقت‌نامه تجارت آزاد آمریکای شمالی (نفتا)»^۱ و سازمان تجارت جهانی از سوی دونالد ترامپ، رأی به

1. the North American Free Trade Agreement (nafta)

اتحادیه اروپا توسط انگلستان) که به عقیده برخی از تحلیلگران از جمله مهم‌ترین عوامل تضعیف جایگاه قدرت غالب و نظم لیبرالی و نیز هسته انگلو-آمریکایی نظم لیبرال بوده‌است نیز چین را به تداوم همکاری با روسیه و چالش‌های این کشور علیه هژمون (ایالات متحده) ترغیب می‌کند؛ چراکه هرگونه کاهش نسبی در وضعیت رهبری ایالات متحده آمریکا و در کنار آن قدرت‌گیری چین، نظم بین‌المللی تحت حمایت هژمونی آمریکا را تغییر می‌دهد. تغییری که حتی به عقیده برخی کارشناسان از سال‌های قبل آغاز شده‌است. به عقیده این افراد به هر دو دولت باراک اوباما و دونالد ترامپ می‌توان عنوان رئیس‌جمهورهای پس از امپراتوری داد.

در مورد اوباما می‌توان به تعهد بدون چون و چرا نسبت به نظم لیبرالی بین‌المللی همراه با به رسمیت شناختن این موضوع که ایالات متحده آمریکا دیگر به تنهایی نمی‌تواند این نظم را حفظ کند، اشاره کرد. این رویکرد اوباما موجب شکل‌گیری این اعتقاد شد که حفظ چنین نظامی تنها از طریق بازتوزیع توانایی‌ها و مسئولیت‌ها در سراسر جهان قابل‌دستیابی است. از رویکرد گرایش به شرق تا حمایت نصف و نیمه در لیبی و اجرای سیاست رهبری از پشت‌پرده تا توافق تاریخی با ایران در زمینه موضوع هسته‌ای، سیاست خارجی اوباما ترویج‌کننده این عقیده بود که حفظ نظم بین‌المللی تنها از طریق بازتوزیع مسئولیت‌های بین‌المللی و ایجاد توازن منطقه‌ای پایدار به دست می‌آید. در مورد دونالد ترامپ نیز نه تنها ناتوانی، بلکه عدم تمایل نیز برای حفظ نظم بین‌المللی لیبرال وجود دارد. ترامپ هیچ وابستگی به چنین نظامی ندارد و در واقع به‌طور ملموس آن را تحقیر می‌کند. خروج ایالات متحده آمریکا از یونسکو، موافقت‌نامه آب و هوا پاریس و همچنین برنامه جامع اقدام مشترک با ایران از جمله شواهد ملموس در این زمینه هستند. (Tocci, 2018, pp. 2-3).

نتیجه‌گیری

با به‌کارگیری تئوری انتقال قدرت و مدنظر قرار دادن دو عامل میزان قدرت و رضایت، وضعیت قدرت‌های بزرگ در نظام بین‌المللی را می‌توان در قالب

دولت‌های قدرتمند و راضی از وضع موجود (ایالات متحده آمریکا) قدرتمند و ناراضی از وضع موجود (چین) و ضعیف و ناراضی از وضع موجود (روسیه) تعریف کرد. ایالات متحده آمریکا به‌عنوان قدرت غالب بعد از جنگ جهانی دوم بنیان‌گذار و بعد از فروپاشی شوروی حافظ نظم لیبرالی و از منتفعین اصلی این نظم بوده‌است. بنابراین از این لحاظ طبیعی است که در مقابل هرگونه چالش ایجادشده به وضعیت موجود واکنش نشان دهد. با وجود این، ایالات متحده آمریکا تنها بازیگر اصلی در این نظم نیست. از سال‌های قبل و به‌ویژه بعد از بحران‌های مالی ۲۰۰۸ که به‌نظر برخی از کارشناسان یکی از عوامل اصلی تضعیف‌کننده جایگاه ایالات متحده و همچنین ساختارهای نظم لیبرالی بود، بازیگران جدیدی به عرصه بین‌المللی وارد شدند. این بازیگران که در قالب دولت‌های نوظهور شناخته می‌شوند در سایه رشد اقتصادی خود توانستند جایگاه قابل‌توجهی را در نظام بین‌الملل به‌دست آورند.

چین از جمله دولت‌های نوظهوری است که در سایه این رشد اقتصادی توانسته است به‌عنوان رقیب جدی ایالات متحده آمریکا معرفی شود. مهم‌ترین ویژگی چین، رشد و توسعه آن در داخل نظم لیبرالی است. بنابراین استدلال می‌شود که با توجه به ظرفیت‌های اقتصادی و نظامی آن شاید در آینده به‌عنوان هدایت‌کننده اصلی نظم لیبرالی باشد. چین از یک‌سو با ایالات متحده آمریکا در زمینه حفظ ساختارهای اصلی لیبرالی و از سوی دیگر با روسیه در زمینه نیاز به ایجاد تغییرات و اصلاح نظم لیبرالی اشتراک نظر دارد. این ویژگی باعث شده‌است که چین جایگاه میانه‌ای در میان قدرت‌های بزرگ داشته باشد. این جایگاه میانه به چین این فرصت را داده‌است که از فرصت‌های موجود برای ارتقای جایگاه خود در نظام بین‌المللی استفاده کند. یکی از این فرصت‌ها چالش‌آفرینی روسیه نسبت به هژمونی ایالات متحده آمریکا در نظم لیبرالی است. چین به‌خوبی از ظرفیت‌های خود برای رهبری جهانی و به‌ویژه تهدیدهای ناشی از مواجهه مستقیم با ایالات متحده آمریکا آگاهی دارد و به همین جهت از طریق روسیه با هژمونی آمریکا مقابله می‌کند. این استراتژی مزایای دوگانه‌ای برای پکن به ارمغان می‌آورد،

نخست اینکه از مواجهه مستقیم با ایالات متحده آمریکا اجتناب می‌کند و دوم اینکه از طریق مدیریت چالش‌های ایجادشده نسبت به نظم لیبرالی جایگاه خود را به‌عنوان حافظ نظم موجود ارتقا می‌بخشد. چین خواهان انتقال صلح‌آمیز قدرت است. بنابراین ضمن اجتناب از وارد شدن به جنگ هژمونیک با ایالات متحده از طریق چالشگری روسیه، ضمن منحرف کردن توجهات از رشد خود از مزایای ناشی از اختلاف (کاهش قدرت آمریکا) بهره می‌برد.

منابع

- Akkaya, M. (2018). *Power transition theory in case of Russia*, available at: <https://www.ilimvemedenyet.com/power-transition-theory-in-case-of-russia.html>, last access, 2021-5.
- Baptista, J. P. F. D. O. (2012). *Power transitions and conflict: Applying power transition theory and liberal-institutionalist theory to US-China relations* (Master's thesis). Department of Political Science, university of Oslo.
- BP Energy Outlook, *Country and regional insights – China*. (2018), Available at: <https://www.bp.com/en/global/corporate/energy-economics/energy-outlook.html>.
- Clark, I. (2011). China and the United States: a succession of hegemonies? *International Affairs*, 87(1), 13-28.
- Clunan, Anne L. (2018). Russia and the Liberal World Order, *Ethics & International Affairs*, 1(32), 45-59.
- Coppola, F. (2019). *Europe Circumvents U.S. Sanctions on Iran*, Available at: <https://www.forbes.com/sites/francescoppola/2019/06/30/europe-circumvents-u-s-sanctions-on-iran/?sh=509706762c8d>
- Cong, w. (2021). As US wields sticks, China, Russia to counter dollar hegemony As Washington wields sticks, urgency rises for de-dollarization: expertsm Available at: <https://www.globaltimes.cn/page/202103/1219107.shtm>.
- Chakraborty, S. (2018). Significance of BRICS: Regional powers, global governance, and the roadmap for multipolar world. *Emerging Economy Studies*, 4(2), 182-191
- Dobbins, J., Shatz, H. J., & Wyne, A. (2018). *Russia Is a Rogue, Not a Peer; China Is a Peer, Not a Rogue: Different Challenges, Different Responses*. RAND Arroyo center.

- Elgin, K. (2018). *Vostok 2018 Military Exercises Signal Greater Sino-Russian Cooperation*, Available at: <https://isdpeu/vostok-2018-military-exercises-signal-greater-sino-russian-cooperation/>
- Foot, R. (2020). China's rise and US hegemony: Renegotiating hegemonic order in East Asia?. *International Politics*, 57(2), 150-165.
- Gady, F. (2019). *China-Russia: The Entente Cordiale of the 21st Century*. Available at; [https:// www. eastwest. ngo/idea/china-russia-entente-cordiale- 21st-century](https://www.eastwest.ngo/idea/china-russia-entente-cordiale-21st-century).
- Godehardt, N. (2016), No end of history: a Chinese alternative concept of international order? *SWP Research Paper*. (24).
- Grosse, R., Gamso, J., & Nelson, R. C. (2021). China's Rise, World Order, and the Implications for International Business. *Management International Review*, 1-26.
- Harris, P. (2014). Problems with power-transition theory: Beyond the vanishing disparities thesis. *Asian Security*, 3(10), pp. 241-259.
- Hillman, J. E. (2020). *China and Russia: Economic Unequal's*. Center for Strategic and International Studies (CSIS).
- Huang, Q. (2020). The pandemic and the transformation of liberal international order. *Journal of Chinese Political Science*, 26(1), pp. 1-26.
- Ikenberry, G. John. (2018). Why the Liberal World Order Will Survive. *Ethics & International Affairs*. 1(32), pp. 17-29.
- Jeffery, R. (2009). Evaluating the 'China threat': power transition theory, the successor-state image and the dangers of historical analogies. *Australian Journal of International Affairs*. 2(63), 309-324.
- Jia, L. (2020). *Russia and China Energy Cooperation: Why Russia is still important to today's China?* (Doctoral dissertation,). Seoul National University.
- Krickovic, A. (2017). The symbiotic China-Russia partnership: Cautious riser and desperate challenger. *The Chinese Journal of International Politics*, 10(3), 299-329.
- Kim, M. H. (2019). A real driver of US-China trade conflict: The Sino-US competition for global hegemony and its implications for the future. *International Trade, Politics and Development*. 1(3), 30-40.
- Kiselev, S. (2019). *Energy bridges of Eurasia*, Available at; [https://www.ng.ru/economics/ 2019-10-24/100_193324102019.html](https://www.ng.ru/economics/2019-10-24/100_193324102019.html).

- Kim, W., & Gates, S. (2015). Power transition theory and the rise of China. *International Area Studies Review*, 18(3), 219-226 .
- Lukin, A. (2020). The Russia–China entente and its future. *International Politics*, 1-18.
- Liu, Qilin, Qi Lei, Huiming Xu, & Jiahai Y. (2018). China's energy revolution strategy into 2030. *Resources, Conservation and Recycling*, (128), 78-89.
- Lai, H. (2009), China's Oil Diplomacy in Asia. in *Asian Energy Security the Maritime Dimension*, Edited by Hongyi Lai, 27-48, Palgrave Macmillan.
- Lo, B. (2016), The Illusion of Convergence—Russia, China, and the BRICS. *Russie.Nei. Visions*, (92).
- Larson, D. W, & Shevchenko, A. (2010). Status seekers: Chinese and Russian responses to US primacy. *International Security*, 4(34), 63-95.
- Nouwen, M. & Legarda, I. H. (2020). China's Rise as a Global Security Actor: Implications for NATO. *The International Institute for Strategic Studies*.
- Nikolsky, A., Safronov, I. & Podrugina, V. (2019). *The military alliance between Moscow and Beijing may turn from formal to real*, Available at: [https:// www. vedomosti.ru/politics/articles/2019/10/06/812956-soyuz-moskvi-pekina](https://www.vedomosti.ru/politics/articles/2019/10/06/812956-soyuz-moskvi-pekina).
- Organski, Abramo FK. (1958.), *World politics*, Knopf publisher.
- Paszak, P. (2020). *China and Russia in Central Asia – Rivalry or Division of Labor?* Available at; <https://warsawinstitute.org/china-russia-central-asia-rivalry-division-labor/>.
- Russia–China Dialogue: The 2020 Model (2020), Russian International Affairs Council and Institute of Far Eastern Studies of the Russian Academy of Sciences, (58).
- Rauch, C. (2016). Power transition theory and the peculiar case of Weimarian Germany. *Peace Research Institute Frankfurt*, working paper, (28).
- Sergunin, Alexander, & Leonid Karabeshkin. (2016), Understanding Russia's soft power strategy. *Politics*,. 3-4(35), 347-363.
- Sperlich, Y. (2015). From power transition to economic integration theory. *A review of the BRICS literature*.
- Steeves, B. B., Ouriques, H. R. (2016). Energy security: China and the United States and the divergence in renewable energy. *Contexto Internacional*, 38(2), 643-662.
- Stefanovich, D. (2019). Russia to Help China Develop an Early Warning

- System, Available at: <https://thediplomat.com/2019/10/russia-to-help-china-develop-an-early-warning-system/>
- Silverstein, K. (2020). *As China And Russia Grow Closer, America's Energy Sector Loses*, Available at; <https://www.forbes.com/sites/kensilverstein/2020/10/04/as-china-and-russia-grow-closer-the-us-is-the-odd-man-out--at-a-big-cost-to-the-us-energy-sector/?sh=369658741525>.
- Trunkos, J. (2020). Comparing Russian, Chinese and American Soft Power Use: A New Approach. *Global Society*, 1-24.
- Tocci, Nathalie. (2018). The Demise of the International Liberal Order and the Future of the European Project. *the Institute Affair Internationalis (IAI)*, (18).
- Tianping, K. (2018). *China's Role in International Order*, Available at: <http://www.geopolitika.hu/en/2018/06/04/chinas-role-in-international-order> , last visited, January 14, 2019.01.14.
- Tan, F. & Aizhu, CH. (2020). *Saudi Arabia and Russia in tight race to become China's top oil supplier in 2020*, Available at; <https://www.reuters.com/article/china-oil-saudi-russia-int-idUSKBN2800H0>.
- Wishnick, E. (2018). The Sino-Russian Partnership and the East Asian Order. *Asian Perspective*, 3(42), 355-386.
- Yang, S. Y. (2013). Power transition, balance of power, and the rise of china: a theoretical reflection about rising great powers. *The China Review*, 35-66.
- Yilmaz, S., & Xiangyu, W. (2019). Power Transition Theory Revisited: When Rising China Meets Dissatisfied United States. *China Quarterly of International Strategic Studies*, 5(03), 317-341.
- Yilmaz, S., & Daksueva, O. (2019). The energy nexus in China–Russia strategic partnership. *International Relations of the Asia-Pacific*, 19(1), 63-88.
- Yihe, X. (2021). *Russia targets significant hike in gas exports to China*. Available at; <https://www.upstreamonline.com/production/russia-targets-significant-hike-in-gas-exports-to-china/2-1-953577>.
- Zhu, Zh. (2005). Power Transition and US-China Relations: Is War Inevitable?. *Journal of International and Area Studies*, 1-24.
- Zhao, S. (2018). A Revisionist Stakeholder: China and the Post-World War II World Order. *Journal of Contemporary China*, (27), 1-16.